

● گزارش‌ها و تحلیل‌ها

روابط فراموش شده^۱

متعددی در سطوح مختلف در تمامی قاره آمریکا در طول دهه ۹۰ گردید و منجر به ارائه نمونه‌ی جدیدی از روابط سیاسی بین ایالات متحده آمریکا و آمریکای لاتین شد. به‌ویژه اجلاس وزرای دفاع در ویلیامزبورگ و باریلوچ. در این دیپلماسی جدید سعی شده بود که برای نخستین بار با همه کشورهای قاره آمریکا (به استثنای کوبا) به‌طور برابر برخورد شود. اجلاس مزبور همچنین به‌طور تلویحی این پیام را به همه کشورهای قاره آمریکا ارسال نمود که موفقیت این تلاش‌ها بستگی به پیشرفت همه ملت‌های قاره آمریکا دارد. یکی از نشانه‌های

مقاله زیر که توسط خورخه کاستانی وزیر خارجه سابق مکزیک به رشته تحریر درآمده است، به بررسی روابط کشورهای آمریکای لاتین با آمریکا می‌پردازد.

کشورهای آمریکای لاتین به دور از تنش‌های استراتژیک و ایدئولوژیک جنگ سرد از اواسط دهه ۹۰ روابط واقع‌بینانه‌تر و سازنده‌تری را با ایالات متحده آمریکا آغاز کردند. نخستین اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا که در سال ۱۹۹۴ برگزار گردید و نقطه شروع مذاکرات در مورد ایجاد منطقه آزاد تجاری آن قاره بود در حقیقت نمادی از خواست همکاری در منطقه به حساب می‌آید. این اجلاس به نوبه خود موجب برگزاری نشست‌های

1. Jorge G. Castaneda, The Forgotten Relationship, *Foreign Affairs*, May- June 2003.

چنین وضعیتی، کاهش برخوردهای لفظی بین اکثر کشورهای آمریکای لاتین و همسایه قدرتمند شمالی آنها بود. برخی از سیاست‌های یکجانبه آمریکا - از قبیل صدور گواهینامه برای کشورهای آمریکای لاتین جهت همکاری با آمریکا در مبارزه با مواد مخدر یا تصویب قانون هلمز بورتون برای جریمه کردن کشورهایی که با کوبا دادوستد تجاری داشته باشند - با مخالفت شدید کشورهای منطقه روبرو شد. ولی در عین حال کشورهای آمریکای لاتین به هنگام مذاکره با آمریکا در مورد موضوعات جنجال برانگیزی مانند دمکراسی و حقوق بشر یا مبارزه با فساد نسبت به گذشته با موضع نرم‌تری از سوی ایالات متحده روبرو شدند. توافقنامه‌ای که در نیم قرن گذشته سابقه نداشت درخصوص تهیه یک برنامه کاری مشترک برای روابط کشورهای منطقه و چگونگی بکار بستن آن، به امضا رسید. بنابراین در اواخر دهه گذشته به نظر می‌آید که پیشرفت در این مورد متوقف شده است.

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به نیویورک و واشنگتن در حقیقت به منزله پایان روندی تلقی شد که نتیجه آن می‌توانست سیاست روشن، مترقی و متعهدانه دولت آمریکا

نسبت به دیگر نقاط قاره آمریکا باشد. تصویری که در پی حوادث ۱۱ سپتامبر بوجود آمد از دیدگاه کشورهای آمریکای لاتین تصویر زیبایی نبود. در این رابطه گرچه هیچگونه عدم درکی از سوی کشورهای مزبور نسبت به مبارزه آمریکا با تروریسم مشاهده نشد بلکه حتی آنها به حمایت از آمریکا نیز برخاستند. لیکن این کشور در عمل سیاست پیشین خود در رابطه با کشورهای آمریکای لاتین را تغییر داده و روابطش را با آنها کاملاً بر پایه مسایل امنیتی قرار داد. اینگونه موضع‌گیری نسبت به کشورهای آمریکای لاتین امری خطرناک محسوب می‌شود زیرا پیشرفت‌های حاصل شده در چند سال اخیر در زمینه اصلاحات اقتصادی و دمکراتیزه شدن آن کشورها را از میان خواهد برد. در تاریخ روابط ایالات متحده و آمریکای لاتین به ندرت چالش‌ها و فرصت‌ها برای آمریکا این چنین بزرگ بوده است. حوادث یازده سپتامبر موجب عملی شدن طرح‌های دولت بوش مبنی بر بکار بستن موضعی بازتر نسبت به کشورهای آمریکای لاتین گردید. در این رابطه بدون شک سیاست‌های امنیتی و مبارزه با تروریسم در وهله اول اهمیت قرار گرفته و دیگر

نگرانی از تغییر جهت سیاست آمریکا در آمریکای لاتین را باید در پیدایش الگوهای نوظهور در آن منطقه دانست. نخستین و اصلی‌ترین آن موارد، فقدان نتایج محسوس پس از سال‌ها اجرای اصلاحات اقتصادی در آن کشورها است. در اوایل قرن حاضر به خوبی مشخص شد که تغییرات ساختاری به عمل آمده در اقتصاد، تقریباً برای تمامی کشورهای منطقه در دو دههٔ اخیر نتایج مطلوب را به بار نیاورده است. نرخ رشد بسیار پایین‌تر از میزان پیش‌بینی شده و حتی کمتر از نرخ ثبت شده در سال‌های قبل بوده است. حتی شیلی هم که برای سالیان متمادی نمونه‌ای از اصلاحات موفق اقتصادی به‌شمار می‌آمد دچار مشکل شده به نحوی که میزان رشد آن در فاصله سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ تنها سه درصد بوده است. این وضعیت نه تنها اعتبار اصلاحات اقتصادی را به زیر سؤال می‌برد بلکه زمینه را برای ظهور گزینه‌های دیگری که برخی از آن‌ها مخالف سیاست‌های نئولیبرالی هستند آماده می‌کند. اینگونه نتایج ناسامیدکننده اقتصادی، ره‌آورد منطقه‌ای مهم دیگری را که در سال‌های اخیر بدست آمده است یعنی دموکراسی و تحکیم مبانی دموکراتیک را

مسایل را تحت‌الشعاع قرار داده است که به نوبه خود مشکلاتی را نیز بوجود آورده است. نخستین نتیجهٔ چنین سیاستی به فراموشی سپردن تهیه یک راه حل قابل فهم و در درازمدت برای مشکل مهاجرت از مکزیک به ایالات متحده می‌باشد. از سوی دیگر دولت بوش در اوایل سال ۲۰۰۲ طرح موسوم به کلمبیا را که در ابتدا برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر به اجرا درآمده بود توسعه داده و اقدامات ضد چریکی را نیز در آن گتجانند. این تصمیم از آن جهت بود که آمریکایی‌ها اعتقاد داشتند هر کشوری که دچار عدم ثبات و مناقشات مسلحانه باشد میزبان بالقوه مناسبی برای فعالیت‌های تروریستی نیز خواهد بود. البته شکست روند صلح در کلمبیا نیز در این تصمیم دخیل بود. لیکن مبارزه ضد تروریستی در سطح بین‌المللی موجب کاهش توجه جهانیان به مشکلات اقتصادی کشورهای آرژانتین، اروگوئه و برزیل گردید. در مورد ونزوئلا نیز سیاستمداران آمریکایی از بروز دودستگی در جامعه، عدم ثبات سیاسی و رشد احساسات ضد آمریکایی به نحو وسیعی غافل شدند. ولی شاید پیش از بروز این‌گونه بحران‌های مالی، دلیل اصلی

هم به زیر سؤال برده است. آن دسته از مردم کشورهای آمریکای لاتین که در خلال دو دهه گذشته اقتصاد باز و جوامع دموکراتیک را تجربه کرده‌اند حال پس از مشاهده ناملایمات و ضعف‌های اقتصادی خشم خود را متوجه روند سیاسی حاکم بر کشور خود نموده‌اند. مردم این کشورها به‌طور روزافزونی رکود و عدم رشد اقتصادی را به پای دموکراسی می‌گذارند. در نتیجه پایه‌های حکومت در این کشورها به لرزه افتاده است. نظام‌های دموکراتیک آمریکای لاتین که از نشان دادن تلاش‌های انجام شده توسط خود ناتوانند به نحو فزاینده‌ای مطرود و منزوی شده و مردم گناه هر چیزی را از وضعیت نامساعد آب و هوایی گرفته تا اوضاع نابسامان اقتصاد بین‌المللی به گردن آن‌ها انداخته‌اند. در نتیجه شاهد کاهش شور و اشتیاق مردم برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و گزینش حکومت‌های دموکراتیک در انتخابات اخیر بوده‌ایم به نحوی که امروزه این منطقه دارای آینده‌ای نامعلوم و غیرقابل پیش‌بینی است. روابط ایالات متحده آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین نیز در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. آمریکای لاتین در جهان پس از ۱۱

سپتامبر خود را در حاشیه می‌بیند، زیرا این منطقه نه یک مرکز جهانی قدرت است و نه مسایل و مشکلات آن از چنان اهمیتی برخوردار است که توجه فوری آمریکا را به خود جلب نماید. این منطقه بنا به دلایل فراوان در نظر آمریکا تبدیل به قاره گمشده گشته است.

مشکلات دیوانسالاری - از قبیل فقدان یک معاونت دائمی در وزارت امورخارجه آمریکا برای نیمکره غربی و نیز بروز اولویت‌های عملی جدید در سیاست خارجی آن کشور، بسیاری از پایتخت‌های آمریکای لاتین را در یک خلأ دیپلماتیک فرو برده است. رهبران و سیاستمداران کشورهای آمریکای لاتین معتقدند که هرگاه عدم توجه آمریکا به مشکلات منطقه یا روابط دوجانبه را به کاخ سفید گوشزد کرده‌اند این امر با ناشکیبایی و حتی خشم رهبران آن کشور مواجه شده است. به‌رغم این که جهان پس از ۱۱ سپتامبر هر بار بیش از پیش پیچیده‌تر می‌شود ولی در آمریکای لاتین هنوز می‌توان یک معیار به نسبت ساده را مشاهده کرد و آن تثبیت هژمونی آمریکا بر منطقه است. بنابراین مسأله اصلی آن است که آیا ایالات متحده آمریکا می‌خواهد برای دستیابی به یک چارچوب

شکست آن در مکزیک ایفا نماید. این دو کشور در زمینه روابط دوجانبه اهداف مهمی را در زمینه همکاری‌های تجاری، مبارزه بر علیه مواد مخدر، حراست از مرزها، ایجاد اتحادیه اقتصادی آمریکای شمالی، انرژی و از همه مهم‌تر مسایل مهاجرتی معین کرده‌اند که باید در اواخر دوره ریاست جمهوری بوش به نتیجه برسد. بوش و فاکس در هشت ماهه نخست ریاست جمهوری خود به پیشرفت‌های مهمی درخصوص مهاجران غیرقانونی دست یافته و توانستند سیاست‌های اصلی جهت مبارزه با مهاجرت‌های غیرقانونی از مکزیک به آمریکا را مشخص نمایند. این سیاست‌ها شامل اجرای یک برنامه قانونی‌سازی وضعیت کارگران مهاجر مکزیکی در آمریکا و اعطای اجازه کار به آنها، افزایش میزان روادیدهای اعطایی به شهروندان مکزیکی جهت مهاجرت قانونی به آمریکا، افزایش اقدامات امنیتی در مرزها و شدت عمل بر علیه قاچاقچیان انسان و از همه مهم‌تر سرمایه‌گذاری بیشتر در آن دسته از مناطق مکزیک بود که بیشترین تعداد مهاجر را دارا بوده‌اند. لیکن همفکری و همگامی دو رئیس جمهور در همین جا به پایان رسید زیرا فاکس

بادوام در روابط منطقه‌ای با کشورهای آمریکای لاتین همکاری نماید و نیز چگونه می‌توان به این هدف دست یافت. این کشور می‌تواند نفوذ مثبتی در منطقه داشته و حتی به حل و فصل موفقیت‌آمیز چالش‌های منطقه کمک نماید.

برای درک بهتر چالش‌ها و نیز فرصت‌هایی که آمریکای لاتین هم اکنون با آنها روبرو است باید توجه را به چهار کشور مکزیک، کلمبیا، آرژانتین و ونزوئلا معطوف نمایم. زیرا با این که مشکلات آن‌ها دارای ریشه‌های متفاوت است ولی در صورت توجه بیشتر آمریکا به منطقه، هر چهار کشور مزبور از آن متفع خواهند شد.

حسن رابطه با مکزیک بنا به دلایل بسیار، مهم‌ترین مسؤلیت منطقه‌ای دولت بوش می‌باشد. تحکیم نخستین روند انتقال دموکراتیک قدرت در مکزیک که توسط رئیس جمهور کنونی آن ویسنته فاکس صورت گرفته است باید به موفقیت منجر شود. هیچ چیز برای آمریکا مهم‌تر از یک مکزیک باثبات نیست و یک مکزیک باثبات به معنای یک مکزیک دموکراتیک است. لذا آمریکا می‌تواند نقش عمده‌ای در موفقیت روند انتقال به دموکراسی یا

بسیار بیشتر از بوش در این همگامی متحمل ریسک گردید و لذا از زمانی که رئیس جمهور مکزیک دیگر چیز زیادی برای رو کردن در بازی ندارد مجبور به پرداخت بهای سیاسی هنگفتی به خاطر تمایل به ایجاد تغییرات عمده در روابط کشورش با آمریکا و دیگر نقاط جهان شده است. مسأله مهاجران از اهمیت فراوانی در روابط دوجانبه آمریکا و مکزیک برخوردار است.^۱ هر دو رئیس جمهور اهداف مهمی را در این زمینه اعلام نموده و سطح توقعات را به شدت بالا برده‌اند. لیکن باید اذعان داشت که غیرممکن است بتوان از موفقیت در روابط دوجانبه مکزیک و آمریکا سخن گفت بدون این که پیمانی میان این دو کشور در زمینه مهاجرت منعقد گردد. اگر به چنین پیشرفتی در روابط دوجانبه دست یافته نشود شش سال زمامداری فاکس که تاکنون نیمی از آن سپری شده است در نظر مردم مکزیک به عنوان دوره‌ای از انتظارات زیاد ولی با نتایج ناامیدکننده قلمداد خواهد شد. برای اجتناب از شکست در روابط دو کشور، بوش باید در سال جاری یک سفر رسمی به مکزیک انجام دهد. وی همچنین باید تمایل خود به صرف هزینه سیاسی برای تضمین

موفقیت همتای مکزیکی‌اش به برقراری یک دمکراسی حقیقی در آن کشور را به نمایش بگذارد. باتوجه به عواقب مناقشه نظامی در عراق، آمریکا می‌تواند با نشان دادن این که قادر خواهد بود علاوه بر دوستان سنتی خود با دیگر کشورها نیز به اتحادی سازنده دست یابد منافع عظیمی برای آن کشور در پی خواهد داشت.

دیگر کشور ناآرام در منطقه آمریکای جنوبی کلمبیا است. کلمبیا نیز به همان اندازه مکزیک برای آمریکا حائز اهمیت است زیرا آن کشور خود را در مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر و نیز چریک‌های شورشی در کلمبیا ذینفع می‌داند. البته مشکلاتی که در اینگونه منازعات بروز می‌کند بر کسی پوشیده نیست. روند صلح و سیاست گفتگو که توسط رئیس جمهور پیشین کلمبیا به مورد اجرا گذاشته شده بود به دلیل عدم تمایل چریک‌ها به انجام مذاکرات به شکست کلی انجامید. لیکن اتخاذ سیاست مبتنی بر جنگ توسط رئیس‌جمهور کنونی این کشور نیز منجر به اجرای موجی از خشونت و ترور شبیه به آنچه که قبلاً قاچاقچیان مواد مخدر

۱. مکزیک هر ساله بیشترین تعداد مهاجران را به آمریکا ارسال می‌دارد. مترجم.

به گفتگوی مستقیم میان آمریکا و چریک‌های مسلح انقلابی و نیز ارتش آزادیبخش ملی بیانجامد. دوم این که ایالات متحده آمریکا باید به هر قیمت ممکن، از درگیر شدن مستقیم بر روی زمین اجتناب نماید زیرا در غیر این صورت در مناقشه کلمبیا زمین‌گیر خواهد شد. سوم این که آمریکا و کلمبیا باید دیگر کشورهای منطقه به‌ویژه برزیل و مکزیک را در روند صلح آن کشور مشارکت دهند. رئیس‌جمهور جدید برزیل لولا داسیلوا ممکن است آمادگی بیشتری از رئیس‌جمهور قبلی برای همکاری داشته باشد به‌ویژه اگر توسط دولت مکزیک در این زمینه مورد تشویق قرار گیرد.

سومین کشور مشکل‌خیز، آرژانتین است. بحران اقتصادی آن کشور گرچه مهار شده ولی هنوز به تمامی برطرف نشده است. عواقب درازمدت بحران اقتصادی در جنوب قاره آمریکا هم برای آرژانتین و هم برای دیگر کشورهای

در آن کشور انجام می‌دادند شده است. مردم کلمبیا خواهان پرداخت همه‌گونه بهای لازم برای یک پیروزی نظامی به چریک‌ها یا اجرای عملیاتی تهاجمی بر علیه آن‌ها می‌باشند تا وادار به انجام مذاکرات صلح گردند. در این رابطه، سیاست رئیس‌جمهور کنونی نیز مانند رئیس‌جمهور قبلی یک طرفه و فریبنده بوده و حمایت آمریکا از آن نابخاست. حال باید دید آیا راه‌حلی در این زمینه وجود دارد. البته ممکن است راه‌حلی وجود داشته باشد ولی یک راه‌حل سریع و کامل و ارزان نخواهد بود. در این مورد باید از یک طرح گسترده و استراتژی درازمدت بر مبنای سه عامل استفاده نمود. نخست این‌که اوربیه رئیس‌جمهور کلمبیا باید هم‌زمان هم به جنگ و هم به گفتگو با چریک‌ها پردازد. وی باید ضمن انجام اقدامات نظامی بر علیه چریک‌های مسلح انقلابی (موسوم به فارک)^۱ از کمک‌های آمریکا در این مورد نیز برخوردار شود و در عین حال باید به مذاکره با گروه چریکی رقیب یعنی ارتش آزادیبخش ملی نیز پردازد. وی باید از کمک‌های ارسالی آمریکا بهره‌برداری تسلیحاتی وسیعی نسماید، همکاری میان دولت‌های کلمبیا و آمریکا در صورت لزوم باید

۱. نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا FARC یک گروه مسلح مخالف دولت آن کشور است که از ۳۷ سال پیش با دولت کلمبیا مبارزه می‌نماید. این گروه که دارای ایدئولوژی چپ می‌باشد یکی از قدرتمندترین گروه‌های چریکی در آمریکای جنوبی محسوب می‌شود. مترجم.

آمریکای جنوبی مبهم می‌باشد. هر چند اقتصاد آرژانتین بر اثر این بحران کاملاً سقوط نکرد ولی این کشور نتوانست مانع از کاهش ارزش پول خود و رکود شدید در اقتصادش گردد. در حال حاضر آمریکا تلاش خود را معطوف به این نموده است تا میان دولت آرژانتین و صندوق بین‌المللی پول توافقی برای ارائه اعتبارات جدید به آن کشور بدست آید.^۱ بنابراین چنین به نظر می‌آید که آمریکا قصد حمایت از دولت جدید آن کشور را که در ماه ژوئن روی کار آمده است دارد. ولی در عین حال آمریکا باید دولت آرژانتین را به اجرای اصلاحات سیاسی و نهادین که هم آن کشور و هم دیگر کشورهای آمریکای لاتین به شدت به آن نیازمندند وادار نماید. به هر حال رئیس جمهور جدید آرژانتین در وهله نخست نیازمند کمک‌های اقتصادی خواهد بود و آمریکا باید ارائه این کمک‌ها را عملی نماید. کمک آمریکا به آرژانتین به مثابه دور زبختن پول نخواهد بود، زیرا مداخله آمریکا هر چه زودتر صورت گیرد نیاز به پرداخت بهای کمتری در آینده بوده و از سرایت بحران به دیگر کشورها نیز جلوگیری خواهد شد، چنانکه شاهدیم از هم اکنون نشانه‌های بحران در اقتصاد کشورهای

ارگوئوئه و پاراگوئه مشاهده شده و امواج ضربات سیاسی آن برزیل و بولیوی را هدف گرفته است.^۲

به‌عنوان آخرین کشور به ونزوئلا می‌پردازیم. پس از اصطکاک فراوانی که در طول نخستین سال ریاست جمهوری بوش با دولت ونزوئلا روی داد، واشنگتن در سال ۲۰۰۲ و به هنگام وقوع کودتای نافرجام در ونزوئلا رفتار خود را با آن کشور به نحو شگفت‌انگیزی تغییر داد. بدترین و نامحتمل‌ترین دلیلی که می‌توان در توضیح این تغییر رفتار ارائه داد این است که دولت آمریکا به کودتاچیان ونزوئلایی لبخند زده و به آن‌ها چشمکی زده باشد ولی بهترین و عقلانی‌ترین دلیل آن است که آمریکا در قبال اتفاقات ونزوئلا یک بی‌تفاوتی نامعمول پیشه کرده باشد. بحران در روابط آمریکا و ونزوئلا تا مدتی پس از کودتای نافرجام آن کشور نیز ادامه داشت ولی پس از مدتی به علت بروز بحران در عراق فروکش نمود. تا این‌که با آغاز سال ۲۰۰۳

۱. توافق مزبور در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۳ میان دولت آرژانتین و صندوق بین‌المللی پول حاصل شد. مترجم.

۲. در مورد بولیوی اخیراً شاهد سقوط دولت آن کشور بودیم. مترجم.

بحران همچنان ادامه یابد. چاوز در آینده بر علیه مخالفان خود دست به اقدام تلافی جویانه خواهد زد و آن‌ها نیز همچنان به توطئه و نظاهرات بر علیه دولت وی ادامه خواهند داد. همه این‌ها نهادهای شکننده کشور را در آزمایشی دشوار فرو برده و همسایگان آن را دچار وحشت خواهد نمود، زیرا آن‌ها به خوبی می‌دانند که چنین وضعیتی پایانی خوش نخواهد داشت. اکنون که تنش قدرتی فروکش کرده است وقت آن است که آمریکا به نحوی غیررسمی ولی واقع‌بینانه به همراه شیلی، برزیل و مکزیک برای پایان دادن به بحران ونزوئلا مشارکت نماید. ایالات متحده می‌تواند طرف صحبت جناح مخالف واقع گردد، همانگونه که ۱۵ سال پیش در جریان مذاکرات صلح در آمریکای مرکزی انجام داد، کشورهای بزرگ منطقه باید چاوز را متقاعد کنند تا هر چه زودتر به حل این بحران بپردازد. زیرا به این وسیله وی می‌تواند به نحو شرافتمندانه‌ای یا از قدرت کناره‌گیری نموده یا به عکس به‌طور مؤثرتری به حکومتش ادامه دهد. لذا هم به‌خاطر مردم آن کشور، هم کشورهای همسایه مانند برزیل، و کلمبیا و هم به‌خاطر مکزیک که اکنون یکی از

میلادی آمریکا بار دیگر به خاطر اعتصاب کارگران صنایع نفت آن کشور و اصرار هوگو چاوز به ماندن در عرصه قدرت به هر قیمت ممکن که کشور را دچار هرج و مرج نمود، توجه خود را معطوف آن کشور نمود. آمریکا در تلاش برای حل بحران موافقت نمود که به گروه کشورهای دوست ونزوئلا که جهت رایزنی‌های سیاسی به منظور حل و فصل بحران آن کشور در ماه ژانویه ۲۰۰۳ با شرکت کشورهای مکزیک، برزیل، شیلی، اسپانیا و پرتغال تشکیل شده بود پیوندند. ولی تلاش‌های دیپلماتیک آن‌ها سودی نبخشید زیرا چاوز توانست اعتصاب کارگران صنعت نفت را درهم بشکند. باید اذعان داشت که ونزوئلا دارای رئیس جمهوری است که به نحو دمکراتیک انتخاب شده است. وی هر چند ممکن است افکار عمومی کشور را دچار تفرقه کرده و در پاسخ به اقدامات سران جناح مخالف، هواداران خود را به خیابان‌ها کشانده باشد ولی به سختی می‌توان او را کمونیست یا از سلک دیکتاتورهای سنتی آمریکای لاتین دانست. ولی از سوی دیگر نباید فراموش نمود که میزان دودستگی در جامعه ونزوئلا و شدت رکود اقتصادی در آن کشور موجب می‌شود که

مهم‌ترین سرمایه‌گذاران در ونزوئلا به شمار می‌آید و همین‌طور به‌خاطر آمریکا که هنوز ۱۵ درصد از نیازهای نفتی‌اش را از آن کشور وارد می‌کند نباید ونزوئلا را با مشکلاتش به حال خود رها نمود.

اگر مواردی که پیش‌تر ذکر شد بیشتر حاکی از مشکلات منطقه‌ای بود، موارد دیگری نیز در منطقه وجود دارد که در آن‌ها آمریکا با حزم و دوراندیشی و در تعامل با کشورهای مزبور عمل نموده و در آینده هم می‌تواند به این خط مشی ادامه دهد. در این مورد می‌توان به وضعیت شیلی اشاره نمود. اقتصاد این کشور گرچه نتایج خیره‌کننده سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۹

را ندارد ولی همچنان مستحکم و ایمن است. شیلی به نحو ماهرانه‌ای روابط خود را با آمریکا اداره نموده و به طرز هوشمندانه و مؤثری به همکاری با آن کشور در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و همچنین شورای امنیت پرداخته است. برزیل یکی دیگر از کشورهای موفق منطقه است. آمریکا در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آن کشور که طی آن آقای لولا به پیروزی رسید تعصبات ایدئولوژیک را به کناری نهاد و عملکرد خوبی از خود نشان داد.

رئیس‌جمهور جدید برزیل هم با اجتناب از درگیری با آمریکا به اجرای سیاست‌های داخلی خود پرداخته که هم مورد قبول سرمایه‌گذاران خارجی واقع شده و هم ترس و وحشت آمریکا را بر نیانگیخته و آن کشور را تحریک نکرده است. لولا می‌تواند پیش‌قراول دگرگونی بزرگی در نیروهای چپ آمریکای لاتین باشد که مدت زمان زیادی منتظر آن بودیم.^۱ واشنگتن باید هر چه می‌تواند به موفقیت لولا کمک کند هم از طریق بازار و هم از طریق صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی. کمک به موفقیت لولا منافع عظیمی برای آمریکا به همراه خواهد داشت.

۱. پدیده‌ای که در برزیل مشاهده می‌شود به کلی در آمریکای لاتین بی‌سابقه است. زیرا تاکنون شاهد دو نوع نیروی چپ در آن منطقه بوده‌ایم، یک دسته نیروهایی که خواهان بدست گرفتن قدرت از طریق انتخابات بودند مانند حزب کمونیست شیلی در زمان سالوادور آلنده و دسته‌ای دیگر که با اقدامات انقلابی قصد بدست گرفتن قدرت را داشتند مانند انقلابیون کوبا و نیکاراگوا. لیکن هر دوی این گروه‌ها دارای عقاید مارکسیستی بوده و با سرمایه‌داری مخالف بودند. ولی اکنون شاهدیم که در برزیل رئیس‌جمهور آن کشور که رهبر حزب کارگری برزیل بوده است پس از رسیدن به قدرت قسارت جدیدی را از سوسیالیسم با ایجاد همزیستی میان اصول سوسیالیستی و الگوهای شناخته شده سرمایه‌داری ارائه داده است. مترجم.

اعتقاد دارند که منطقه آزاد تجاری به خودی خود نمی‌تواند به اقتصاد ضعیف این کشورها کمکی نماید. لذا خواهان برخورداری از یک سازوکار انتقال منابع جهت کمک به فقیرترین کشورهای منطقه می‌باشند. این امر گرچه مطابق میل دولت آمریکا نیست ولی می‌تواند در جهت منافع ملی آن کشور باشد. آمریکا می‌تواند درخصوص عملکرد بهتر سیستم سیاسی نیز به این کشورها کمک نماید. بسیاری بر این عقیده‌اند که بزرگ‌ترین مانع توسعه در این کشورها نه ضعف اصلاحات اقتصادی و نه ماهیت آن اصلاحات است. بلکه مشکل عمده، کیفیت پایین نهادهای دولتی می‌باشد. حل این مشکل نیازمند اراده سیاسی، دارا بودن منابع کافی و محیط مساعد بین‌المللی می‌باشد. در این رابطه حتی ممکن است کشورهای منطقه ناگزیر از کنار گذاشتن نظام قدیمی دوپست ساله ریاستی خود شوند که هیچ‌گاه نه دارای نقش دمکراتیک بوده و نه توانسته است با جوامع دمکراتیک کنار بیاید. آمریکا می‌تواند از طریق بانک جهانی، آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا، موافقتنامه‌های دوجانبه و دیگر سازوکارهای منطقه‌ای به کشورهای آمریکای لاتین در

زیرا نه تنها باعث ثبات در برزیل خواهد شد بلکه برای منطقه و آمریکا نیز ارزشمند است چرا که به جهانیان نشان خواهد داد که دولت آمریکا می‌تواند همکاری سازنده‌ای با آن دسته از نظام‌های سیاسی که هم‌فکر آن نیستند برقرار نماید.

دستیابی به زمینه همکاری مشترک در آمریکای لاتین با توجه به مشکلات عمده اقتصادی منطقه و اهتمام آمریکا به حل آن مشکلات چندان هم دشوار نیست. البته نباید فراموش نمود که برخی از اقدامات آمریکایی‌ها زیان بسیاری به کشورهای آمریکای لاتین وارد آورده است مانند پرداخت یارانه به کشاورزان آمریکایی یا برقراری تعرفه‌های گمرکی شدید بر صادرات محصولات کشاورزی آن کشورها. این اقدامات برای کشورهایی مانند برزیل و آرژانتین که به شدت نیازمند صدور محصولات کشاورزی خود هستند زیان‌آور بوده است. از سوی دیگر واشنگتن می‌تواند بار دیگر مذاکرات مربوط به ایجاد منطقه آزاد تجاری قاره آمریکا موسوم به ALCA را که به دلیل عدم تمایل آرژانتین، برزیل و مکزیک به حال تعلیق درآمده است احیا نماید. بسیاری از کشورهای منطقه

مردن‌سازی نهادهای خود کمک نموده و به این وسیله مشکلات توسعه اقتصادی آن‌ها را از میان بردارد. این کشور به این وسیله می‌تواند نشان دهد که علاقمند به پیشرفت دموکراسی در آمریکای لاتین است. یکی دیگر از مواردی که آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین می‌توانند با هم همکاری مثمرتری داشته باشند در رابطه با هدایت دیپلماسی بین‌المللی است. به‌عنوان مثال نقش شیلی و مکزیک در شورای امنیت می‌تواند تأثیر به‌سزایی در روابط آمریکای لاتین و ایالات متحده داشته باشد. اگرچه هیچ‌کدام از این کشورها به قطعنامه حمله به عراق رأی منفی

نداد ولی هیچ تمایلی هم به همراهی با آمریکا و دیگر بانیان قطعنامه (انگلیس و اسپانیا) نداشت. البته این ممکن است باعث خشم آمریکایی‌ها شده باشد ولی دولت بوش باید نشان دهد که روابط دوستانه با کشورهای آمریکای لاتین نیازمند حمایت بی‌قید و شرط آن‌ها از سیاست‌های آمریکا نیست.

ترجمه: مرتضی تفریشی

مرکز مطالعات اروپا و آمریکا

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

